جلسه 415

دوشنبه 28/10/88

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث در این بود که نهی غیری از عبادت آیا مقتضی فساد هست یا نیست؟

محقق نائینی وآقای خوئی ره فرموده اند که نهی غیری مقتضی فساد عبادت نیست. چون نهی غیری به معنای مبغوضیت فعل نیست. آنچه که موجب فساد عبادت است مبغوضیت آن و مفسده داشتن آن است. وقتی که نهی غیری ناشی از مفسده و یا مبغوضیت در متعلق نیست پس مانع از تقرب هم نیست. نهی غیری ناشی است از مقدمیت ترک ضد مثل ترک نماز در اول وقت نسبت به ازاله. مولا وقتی که ازاله نجاست از مسجد را دوست دارد، مقدمه آن را که ترک نماز هست دوست دارد، نه اینکه از نماز بدش می آید. نماز مبغوض نیست. ترک نماز مقدمه واجب شده است وترک نماز شده است محبوب، نه اینکه فعل نماز بشود مبغوض.

اقول: وفیه اولا: اخص از مدعاست. چون در علت تامه حرام مثل غسل به آب سرد که علت تامه بیمار شدن است آنجا چون بیمار شدن مبغوض نفسی است علت تامه آن هم مبغوض تبعی وغیری خواهد بود. و این بیان که مرحوم نائینی ومرحوم آقای خوئی فرمودند فقط در مورد ضد الواجب مثل نماز در وقت ازاله مطرح می شود که ترک نماز محبوب است لکونه مقدمة للازالة، نه اینکه فعل الصلاة مبغوض باشد.

ثانیا: در همین ترک الصلاة که مقدمه ازاله است، وقتی ترک صلاة محبوب بود و امر داشت، کسانی که می گویند امر به ازاله مقتضی امر به ترک صلاة هست چون ترک صلاة مقدمه ازاله است، بعدش می آیند می گویند حالا که ترک صلاة امر دارد، امر به ترک صلاة مقتضی نهی از صد عامش هست. امر به ترک صلاة مقتضی نهی از نماز است چون نماز ضد عام ترک الصلاة است. اینجور می گویند. می گویند ازاله واجب است، ترک صلاة از باب مقدمه واجب واجب است. پس وجوب رفت روی ترک الصلاة. امر به شیء مقتضی نهی از ضد عامش یعنی نقیضش هست. پس امر به ترک صلاة مقتضی نهی از نقیض ترک الصلاة است. نقیض ترک الصلاة یعنی فعل الصلاة. پس حب غیری به ترک صلاة مقتضی بغض غیری خواهد بود به فعل الصلاة، از باب اینکه امر به شیء مقتضی نهی از ضد عامش هم هست.

پس اینکه شما می فرمائید ترک نماز مقدمه ازاله است و محبوب غیری است ولی فعل الصلاة مبغوض غیری نیست، این با مبنای مشهور که می گویند امر به شیء مقتضی نهی از ضد عام است، حب شیئ مقتضی بغض ضد عام آن است، ولذا می گویند امر به ازاله مقتضی نهی از صلاة است. این فرمایش مرحوم نائینی ومرحوم آقای خوئی با این مبنای آقایان جور نمی آید.

ثالثا: برفرض در مثال نماز که ضد ازاله است ما نماز را مبغوض غیری ندانیم، بگوئیم واجب است ترک نماز چون ترک نماز مقدمه واجب است. خب مشکل همینجا هم پیش می آید. چطور می تواند ترک نماز در اول وقت واجب باشد در عین حال فعل صلاة هم امر داشته باشد؟ جائی که ترک صلاة واجب است مولا می گوید ترک کن نماز را، می تواند بگوید نماز بخوان؟ نمی تواند بگوید. خب همینکه واجب کرد ترک نماز را ولو نماز مبغوض نباشد ترک نماز محبوب غیری باشد، ولی بالاخره مولا گفت من از تو می خواهم نماز در اول وقت را ترک کنی، چطور می تواند امر کند در این حال به نماز خواندن؟ و وقتی امر به نماز شامل این نماز در وقت وجوب ازاله نشد شما چه جور این نماز را تصحیح می کنید؟ حالا مرحوم نائینی می گوید من کشف ملاک می کنم، مدلول التزامی خطاب صل می گوید این نماز هم در وقت وجوب ازاله ولو امر ندارد اما ملاک دارد. اما مثل مرحوم آقای خوئی که وقتی امر ساقط شد می گوید ما کاشف از ملاک نداریم، آقای خوئی چطور می گوید نهی غیری مقتضی فساد نیست؟ خب جناب آقای خوئی! این نماز در اول وقت وقتی نهی داشت یا به تعبیر شما واجب شد ترک این نماز مقدمة للازالة، دیگر نمی تواند امر داشته باشد. وقتی نتوانست امر داشته باشد کاشف از ملاک هم نداریم، چه می دانیم این نماز وافی به ملاک هست یا نیست. پس چطور ما بگوئیم نهی غیری مقتضی فساد نیست؟

اما امر ترتبی هم نمی شود داشته باشد، چون فرض این است که این نماز در وقت ازاله نهی دارد مطلقا، گفته اند در وقت وجوب ازاله نماز نخوان. چطور امر ترتبی بکنند؟ چه بگویند؟ اگر بگویند اگر ازاله را ترک می کنی واجب است و امر داری که نماز بخوانی. فرض این است که در فرض ترک ازاله یعنی به نحو شرط متأخر، اذان ظهر که می گویند من تا ده دقیقه دیگر ترک خواهم کرد ازاله را، تا ده دقیقه دیگر مشغول ازاله نجاست از مسجد نمی شوم. ولکن فرض این است که با ترک ازاله نهی از نماز ساقط نمی شود. ازاله واجب است در این ده دقیقه، شما ترک هم بکنید ازاله را، هم وجوب ازاله باقی است ولو شما عصیان خواهید کرد، شما عصیان خواهید کرد تا ده دقیقه دیگر، اما این باعث نمی شود که وجوب ازاله الان ساقط بشود. وجوب ازاله الان هست نهی از صلاة هم الان هست، ولو شما بنا دارید ازاله را ترک کنید. خب وقتی نهی از نماز الان هست چطور جمع می شود با امر به نماز؟

سؤال وجواب: بحث ما مبتنی بر این است که ذات مقدمه واجب باشد. بله اگر مقدمه موصله واجب بود اصلا نوبت به این بحث نمی رسد. فرض این است که ذات نماز نهی دارد، یعنی چون ازاله واجب است شارع گفته است اترک الصلاة فی هذا الحال. نهی دارد نماز در این حال. بنابر این مسلک که از نتائج قول به وجوب مطلق مقدمه است داریم صحبت می کنیم.

پس الان اذان ظهر گفتند من ازاله نخواهم کرد تا ده دقیقه دیگر، ولکن وجوب ازاله که ساقط نیست. وجوب ازاله که ساقط نیست نهی غیری از نماز هم در این حال ساقط نیست.

پس شما الان هم نهی دارید از نماز و هم می خواهید امر ترتبی داشته باشید به نماز، واین باید مشکلش حل بشود. شما این مشکل را حل نکردید.

سؤال وجواب: ما در امرهای ترتبی بر اساس اینکه ضد الواجب نهی ندارد و امر به شیء مقتضی نهی از ضد نیست، بر این اساس ما امر ترتبی را درست کردیم. گفتیم امر به اهم مقتضی نهی از مهم نیست. ولذا می شود بگوئید إن ترکت الاهم فأت بالمهم. والا اگر ما قائل می شدیم که امر به اهم مقتضی نهی غیری است از مهم، در آنجا هم تصویر ترتب مشکل می شد.

پس این بزرگواران طبق مسلک خودشان نباید می فرمودند النهی الغیری عن العبادة لایقتضی الفساد.

حالا ممکن است شما بفرمائید که بالاخره نظر نهائی چی می شود؟

ما به نظرمان نهی غیری با اطلاق امر قابل جمع است خلافا للاصحاب. این اشکال هایی کردیم به آقایانی بود که می فرمودند اجتماع امر ونهی ولو امر غیری باشد در شیء واحد محال است. اما ما مبنایی داریم خلاف مشهور، وآن این است که هیچ محذوری ندارد که یک فعلی مثل نماز در اول وقت نهی غیری دارد، ولکن اطلاق امر به نماز شامل آن هم بشود. چرا؟ برای اینکه درست است که این نماز در اول وقت بنابر نهی غیری محبوب بالفعل نیست. چون نمی شود هم نهی غیری داشته باشد یعنی مبغوض بالفعل باشد، و هم محبوب بالفعل. ولکن ما در صحت امر شرط نمی دانیم که این فرد از متعلق امر هم محبوب بالفعل باشد. صرف الوجود نماز محبوب مولا هست، این فرد از نماز هم محبوب شأنی هست یعنی لولا کونه ضد الازالة الواجبة محبوب بود. وافی به ملاک نماز واجب هم که هست. چه مشکلی دارد امر اطلاقش شامل این فرد هم بشود؟

بغض غیری اصلا امر قهری است، در اختیار مولا نیست. کسی که بغض دارد چیزی را، علت تامه آن را هم بغض دارد. این امر قهری است. ما مثال روشن تری بزنیم برای نهی غیری، چون در مثال نماز که ضد ازاله است کسانی مثل مرحوم آقای صدر قائل به نهی غیری نیستند، ولی در مثال غسل به ماء بارد که علت تامه ضرر محرم بر نفس است قائل به بغض غیری هستند‏03:11:19 ب.ظ ولذا همین مثال غسل به ماء بارد را که علت تامه اضرار به نفس است انتخاب کنیم که فرد شاخص از نهی غیری است. مولا اضرار به نفس را می بیند مبغوض است، قهرا علت تامه آن هم مبغوض غیری است. اما مولا می گوید اگر شما اضرار به نفس خواهید زد، اگر غسل هم نکنید با آب سرد، ممکن است بروید از راه دیگر خودتان را بیمار کنید. اینطور نیست که سبب منحصر باشد غسل به ماء بارد برای اضرار به نفس. نه، سبب های دیگر هم دارد. ولذا مولا می گوید اگر اضرار به نفس خواهد زد لااقل بیائید غسل کنید، طبعا آب گرم نیست غسل با آب سرد می کنید، لااقل بیائید غسل کنید به آب سرد که در کنار این حرام لااقل یک مصلحتی هم استیفاء بشود. این چه اشکالی دارد؟ خیلی امر عرفی ای هم هست. آقا غسل به ماء بارد مبغوض غیری هست، ولی کسی که ایجاد می کند مبغوض نفسی را و اضرار به نفس می زند، خب از دو حال خارج نیست، یکی اینکه برود از سبب دیگر این کار را ایجاد کند، می شود مفسده محضه. راه دیگر این است که بیاید با غسل به آب سرد اضرار به نفس بکند. مفسده ای است مقرون به مصلحت در غسل به ماء بارد. چه اشکالی دارد که مولا امر ترتبی بکند بگوید إن کنت تضر بنفسک فاغتسل بالماء البارد به غرض استیفاء ملاک غسل به ماء بارد. پس بغض غیری مانع از امر نیست به نظر ما ولو به نحو امر ترتبی.

می ماند اینکه مبغوض غیری قابل تقرب نباشد، آن هم که دیروز جواب دادیم که مبغوض غیر مبعد من المولا و موجب استحقاق عقاب نیست. مبغوض نفسی موجب استحقاق عقاب است نه مبغوض غیری.

پس این غسل به ماء بارد از حیث قابل تقرب بودن قابل تقرب است. از حیث امر هم به نظر ما بغض غیری مانع از امر نیست ولو به نحو امر ترتبی.

گاهی نیاز به امر ترتبی هم نیست. کجا؟ جائی که امکان غسل به آب گرم هست. آبگرمکن را روشن کن نیم ساعت صبر کن آب گرم می شود برو غسل به آب گرم بکن. می گوید نه حوصله اش را ندارم. می گویند مریض می شوی اگر بروی با آب سرد غسل کنی. می گوید فدای سرت. خب این غسل به آب سرد علت تامه اضرار به نفس است، ولکن امر به خصوص این غسل به آب سرد که نبود، امر به طبیعی غسل بود. خب این مکلف به سوء اختیارش این فرد را انتخاب کرد. چه اشکالی دارد که اطلاق امر به غسل شامل این غسل به آب سرد هم بشود. ولو مبغوض غیری است این غسل به آب سرد، ولکن اصل غسل محبوب، غسل به آب سرد هم وافی به ملاک غسل اگر باشد لولا کونه مبغوضا غیریا مشکلی در این غسل به آب سرد نیست. ولذا چه مشکلی دارد که شارع بطور مطلق بگوید اغتسل؟ وقتی که امر بود مشکل امر برطرف شد می ماند اینکه شما می گوئید این فرد حرام غیری است قابل تقرب نیست. جوابش این است که حرام غیری چرا قابل تقرب نباشد. چیزی که مبغوض نفسی نیست موجب استحقاق عقاب بر خودش نیست، بذاته وفی حد نفسه مبعد عن المولی نیست، آن حرام نفسی مبعد عن المولی است و موجب استحقاق عقاب است نه این حرام غیری، خب این حرام غیری که نه مبعد من المولی است بنفسه و نه موجب استحقاق عقاب است بر فعل آن، چرا قابل تقرب نباشد بعد از اینکه وافی است به ملاک آن غسل واجبی که مولا به آن اهتمام دارد. می گوئید از کجا کشف کردید که این فرد وافی به ملاک است؟ می گوئیم از اطلاق امر. اطلاق امر با بغض غیری نسبت به این فرد عرفا و عقلا قابل جمع است و این فرد حرام غیری هم که مشکل تقرب ندارد پس چرا صحیح نباشد؟ مگر باید مصداق واجب محبوب بالفعل باشد؟ چه کسی گفته این را؟ اول الکلام است. مصداق واجب باید وافی باشد به ملاک واجب، اما به چه دلیل باید محبوب فعلی هم باشد؟ بله این فرد مبغوض غیری است وطبعا محبوب بالفعل نیست، اما به کدام برهان و بیان عرفی ویا عقلی شما می خواهید بگوئید حتما باید این فرد از عبادت محبوب بالفعل هم باشد؟ نه، وافی به ملاک واجب که هست، صرف الوجود واجب هم که محبوب است، این فرد هم که وافی به ملاک واجب هست، چه مشکلی دارد صحیح باشد؟ فقط مشکل قصد تقرب بود که نهی غیری مانع از تقرب نیست. چون حرام غیری مبعد من المولی نیست فی حد ذاته، موجب استحقاق عقاب بر خودش نیست. آن حرام نفسی است که مبعد من المولی است و موجب استحقاق عقاب.

اتفاقا روایت هم همین را می گوید. در صحیحه عبدالصمد جاهل مقصر بود، چون رجل اعجمی جمع نفقة الحج و لم یسأل احدا، مثل حاجی که الان نه کلاس های کاروان را شرکت می کند ونه مناسک حج را مطالعه می کند، ناگهان خودش را در مسجد شجره دید فاحرم فی ثیابه. ابوحنیفه و جماعت ابوحنیفه گفتند حجک باطل و علیک الحج من قابل وعلیک بدنة. آمدند خدمت حضرت صادق علیه السلام، اما فرمودند: لیس علیک الحج من قابل ولیس علیک کفارة، حجت صحیح است، با اینکه این احرام علت تامه بود برای حرام. برای اینکه تا گفت لبیک شد لابس مخیط فی حال الاحرام. لبس مخیط در حال احرام حرام است دیگر. چه چیزی باعث ارتکاب این حرام شد؟ همین لبیک این رجل اعجمی. ولی امام فرمود حجت صحیح است لبیکت صحیح است احرامت صحیح است. جاهل مقصر بود، جاهل مقصر فعلش مثل عالم عامد مبغوض است. اگر شما در جاهل مقصر مشکل را حل کردید دیگر در عالم عامد هم می توانید مشکل را حل کنید، چون الجاهل المقصر کالعامد فعلش مبغوض است. اگر مشکل در مبغوض بودن است در جاهل مقصر هم همین است.

پس ما حرفمان این است که شما به کدام برهان می گوئید که با وجود نهی غیری از فرد وبغض غیری از این فرد اطلاق امر محال است؟ ما نه عقلمان این را می گوید و نه ارتکاز عرفی مان. شاهدش هم این روایت صحیحه است. لبیکی که این رجل اعجمی گفت علت تامه لبس مخیط بود فی حال الاحرام. لذا مقدمه حرام بود.

لذا به نظر ما نهی غیری مقتضی فساد نیست.

سؤال وجواب: نهی غیری امر قهریٌ. اصلا مولا نهی غیری را به عنوان فعل اختیاری انجام نمی دهد. از باب اینکه من ابغض شیئا لایمکن أن لایبغض علته کسی که چیزی را بغض دارد نمی تواند نسبت به علت او بی تفاوت باشد لذا نسبت به او هم بغض تبعی و غیری دارد.

سؤال وجواب: داعی شیطانی ما آیه قرآن که نداریم که إذا اجتمع الداعی الالهی والداعی الشیطانی فسدت العبادة. بلکه یک ارتکاز متشرعی بود. ارتکاز متشرعی این بود که فعلی که مبعد من المولاست و موجب استحقاق عقاب است صلاحیت عبادیت ندارد. همین. فرض این است که حرام غیری نه موجب استحقاق عقاب است بر خودش و نه موجب بعد از مولاست بخاطر خودش. ما ارتکاز متشرعی در اینجا نداریم که اگر این حرام غیری را مرتکب بشوید این صلاحیت عبادیت ندارد.

تنبیه سوم: اگر چیزی حرام تشریعی بود، مثلا کسی در نماز فعلی را به قصد تشریع آورد، یا کل نماز را به قصد تشریع آورد. نماز غفیله خواند به عنوان مستحب قطعی. خب نماز غفیله تشکیک می شود در استحباب قطعی اش مگر اینکه در ضمن نافله مغرب باشد. این آقا هم شنید که در استحباب قطعی نماز غفلیه تشکیک می شود، گفت من یک عمر نماز غفیله خوانده ام حالا یک عده ای آمدند می گویند معلوم نیست مستحب باشد، آنها بیخود می گویند من گوش به حرف آنها نمی دهم، گفت نماز غفیله می خوانم مستحب قربة الی الله. تشریع کرد. خب این نماز غفیله صحی است یا نه؟

یک وقت این آقایی که تشریع می کند می داند که امری در کار نیست، خب اصلا قصد قربت نمی تواند بکند. این خلف فرض است. شخصی می داند جزما این کار نه واجب است نه مستجب. مثل صوم یوم العید. اصلا قصد تقرب نمی تواند بکند. نه بخاطر تشریع و حرمت تشریع، بلکه بخاطر علم به عدم امر ولو تشریع حرام نباشد. آن خارج از بحث است. بحث در جائی است که قصد قربت متمشی شده است، این آقا واقعا داعی اش از این نماز غفلیه رجاء تحصیل ثواب است. یعنی اگر این آقا یک مقدار انصاف داشت می گفت به رجاء استحباب، ولکن تشریع کرد گفت حتما مستحب است یا گفت واجب است. قصد قربت محقق شده است حالا می خواهیم ببینیم تشریع آیا موجب بطلان این عمل می شود ولو بعدا کشف بشود که نماز غفیله مستحب بوده است، یا نه؟ به نظر ما تشریع مانع از قصد قربت و مانع از صحت عبادت نیست. انشاءالله دلیلش فردا.